جامعه شناسی دیروز، امروز و فردا(2)

پیتریم سوروکین برگردان ابوالفضل رضایی

دلیل سوم من، این واقعیت تجربی بسیار مهم است که فهرست راهنمای رو به رشد میان نظریه های تحلیلی و واقعه یابانه موجود است که همه یا اکثر آن ها بدان پایبند اند. در این جا برخی از این اصول و گزاره ها را به طور خلاصه برمی شمریم:

1. همه اندیشه های جامعه شناختی کنونی به صورت تلویحی یا صریح، پدیده های فرهنگی و اجتماعی را به عنوان قلمرو معنا دار، قاعده مند، مملو از ارزش و ابر ارگانیک واقعیت که از واقعیت های ارگانیک و غیر ارگانیک متمایز است، می پذیرند.
2. هرچند معاصران جامعه شناسی به روشنی ساختار درونی پدیده های فرهنگی و اجتماعی را تعیین می کنند، اما سه جزء از این پدیده ها را متمایز می سازند(چه به صورت مستقیم و چه به صورت چرخه ای): کنشگران متقابل که کنش ها و واکنش ها(کنش متقابل)، معانی، ارزش ها و هنجارها را می سازند و تشخیص و تغییر می دهند. معانی "غیرمادی"، ارزش ها و هنجار ها(که اغلب نماد یا تصور خوانده می شوند) بر پدیده ارگانیک و غیر ارگانیک تحمیل می شوند و بنابراین به واقعیت یگانه ابر ارگانیک تغییر شکل می دهند. واسطه های فیزیکی\_زیستی که افراد کنش کننده از طریق آن، ارزش ها، هنجارها و معناهای سمبولیک وغیر مادی خود را متعین ومادی می سازند و تغییر می دهند. این واسطه های فیزیکی\_زیستی ناقلان کنش متقابل معنادار و نگه دارندگان سرسخت معانی، ارزش ها و هنجارها هستند که در کنش های متقابل معنادار بی شماری در طی تاریخ انسان، بر روی هم انباشته شده اند. این بخش سوم اغلب "فرهنگ مادی" یا "زیربنای مادی" جامعه خوانده می شود.
3. پدیده های فرهنگی و اجتماعی سه سطح متفاوت تشخیص دارند: سطح ایدئولوژیک که در ذهن اشخاص معین می شود؛ سطح رفتاری که در کنش متقابل معنادار و اشکار تشخیص داده شده است؛ و سطح مادی که با منسجم شدن در واسطه های فیزیکی\_زیستی و "نگه دارندگان" معیت می شود. به بیانی دیگر فرهنگ مادی، زیربنای مادی جامعه، نمادها، ایدئولوژی ها یا ابرساختارهای ایدئولوژیک، "خود"، "دیگرخود"، رفتار اجتماعی، نقش های اجتماعی و ... . این سه سطح در همه نظریه های جامعه شناختی زمان ما، چه به صورت شفاف و چه به صورت ضمنی، قابل تشخیص اند.
4. از نقطه نظری متفاوت، همه پدیده های فرهنگی و اجتماعی، سه جنبه فرهنگی، اجتماعی و شخصیتی دارند. اگر چه این جنبه ها در شکل تجربی شان از یکدیگر متفاوت اند، اما همه آن ها سه شکل اصلی و عینی پدیده ابر ارگانیک و چند بعدی را نشان می دهند. به همین دلیل شکل های تجربی فرهنگی، اجتماعی و شخصیتیِ واقعیت فرهنگی و اجتماعی خیلی به هم مربوط اند و هیچکدام بدون دیگر جنبه ها، نمی تواند به اندازه کافی فهمیده شود. این نظریه با تنظیم های متفاوت، در بسیاری از آثار اخیر جامعه شناسی، روان شناسی و روان پزشکی ظاهر شده است.
5. همین امر در مورد تمایز بین نظام های فرهنگی(با خرده نظام ها و ابر نظام های شان) و توده های فرهنگی، بین نظام های اجتماعی(گروه های سازمان یافته) و توده های اجتماعی(جماعات سازمان نیافته و از هم پاشیده از افراد) و میان نظام های شخصیتی همبسته و شخصیت های غیر همبسته نیز صادق است. زمینه عینی برای این تمایزمیان نظام ها و توده ها، این واقعیت غیر قابل انکار است که در جهان فرهنگی و اجتماعی، هم وحدت ها(نظام ها)ی علی\_معنادار و هم توده های یکتا مه اجزای شان در فضا و زمان و بدون پیوند علی، کنار هم قرار گرفته اند، وجود دارد. این تمایز با این واقعیت تایید و توضیح داده می شود که نظام های فرهنگی و اجتماعی با نظریه های نظام مند نوظهور مطالعه می شوند، در حالی که توده های فرهنگی و اجتماعی با نظریه های یکتا و اتمیستیک مورد تحقیق قرار می گیرند. مادامی که نظریه های نظام مند، نظام های فرهنگی و اجتماعی را مطالعه می کنند و نظریه های اتمیستیک توده های فرهنگی را مورد تحقیق قرار می دهند، دیدگاه ها و روش های هر دو، کاملا توجیه پذیر است و یکدیگر را تکمیل می کنند.
6. از این تمایز میان تظام ها و توده ها 3 اصل دیگر منشعب می گردد. این سه اصل نیز توسط اکثر اندیشه های جامعه شناختی کنونی، به طور فزاینده ای تشخیص داده شده اند. اولین اصل از آن ها شامل تمییز دادن نظام ها و توده های فرهنگی از نظام ها و توده های اجتماعی می شود. این تمایز مطالعه پدیده های فرهنگی و اجتماعی را به عنوان ابعاد جداگانه واقعیت ابر ارگانیک را توجیه می کند(با یکپارچه کردن متعاقب نتایج در یک تالیف عام تر که روابط ابعاد فرهنگی و اجتماعی به یکدیگر و به بعد شخصیتی واقعیت ابر ارگانیک کلی را توضیح می دهد).این تمایز و تالیف متعاقب آن انجام شده است و خود را در بنای نظریه های "فرهنگ شناسی" در مقابل "جامعه شناسی" نشان می دهد؛ در نظریه های جامعه شناسی خرد و پهن دامنه نظام فرهنگی (شهرنشینی، فرهنگ والا، ابرنظام ها) که از نظریه های نظام اجتماعی تفاوت می یابد؛ دراین دو نوع از نظریه های دانش جامعه شناسی(6)، یکی مقوله گروه اجتماعی را به عنوان متغیر مستقل برای توضیح نظام های فرهنگی و توده ها در نظر می گیرد و دیگری مقوله فرهنگی را به عنوان متغیر مستقل و مقوله اجتماعی را به عنوان متغیر وابسته در نظر می گیرد. همین امر در مورد بعد شخصیتی در رابطه اش با بعد اجتماعی و بعد فرهنگی واقعیت فرهنگی و اجتماعی کلی صادق است. اکنون معدودی از روانشناسان، بدون در نظر گرفتن عوامل فرهنگی و اجتماعی، برای فهمیدن یا توضیح هر فرد تلاش می کنند؛ معدودی از جامعه شناسان از دانش انباشته شده در روانشناسی که مربوط به جزییات رفتاری و روانی انسان است تادیده می گیرند. مطالعات روانشناختی و جامعه شناختی این بعد، به صورت مکمل و نه مشترک متناقض و منحصر به فرد اند. هر چند تا به حال عده کمی با آن مخالفت کرده اند.
7. اصل دومی که در نتیجه تمایز قائل شدن میان میان توده ها و نظام ها منشعب می شود، تلاش رو به رشد برای طبقه بندی نظام های فرهنگی و اجتماعی در یک نظام منطقی است که در آن هر نظام، خرده نظامی از نظام بزرگتر است. این طبقه بندی با کوچک ترین واحدها آغاز می شود و با ابرنظام های فرهنگی و اجتماعی به پایان می رسد. این گرایش در زمینه نظام های فرهنگی با نمونه هایی از کارهای اشپلنگر، توئین بی، نورثروپ، کروبر و نظریات خود من در "شهرنشینی" و ابرنظام های فرهنگی نشان داده می شود؛ تقسیم شدن این ابرنظام ها به نظام های اصلی و این نظام های اصلی به نظام های کوچک تر و همینطور تا کوچکترین نظام های فرهنگی.

این گرایش در زمینه نظام های اجتماعی خودش را در درجه بندی انجام شده مشابهی از نظام های اجتماعی که با "واحد" های اجتماعی کوچک شروع می شود\_ گروه های دو نفره و سه نفره و گروه های کوچک\_ وبا ابر نظام های اجتماعی به عنوان جامعه خودکفا، اجتماع خودکفا، دولت\_ملت، جامعه جهانی و وسیع ترین نظام های اجتماعی دیگر جامعه شناسان به پایان می رسد.

1. سومین اصل نتیجه گیری شده از این تمایز به روش های مناسب مطالعه نظام ها و توده ها، شامل پدیده ای تکرارپذیر یا انباشته ای از پدیده های یکتا و اتمیستیک می شود. مشکل روش های مناسب(و همینطور گونه های نتایج شناختی مورد انتظار از هر روش) می تواند به این شکل خلاصه جمع بندی شود: در عبارت های روش مناسب برای، نوع نتیجه گیری مورد انتظار از، پدیده تکرار ناپذیر، پدیده تکرار نشده فرهنگی و اجتماعی، پدیده توده­ای فرهنگی و اجتماعی که در فضا و زمان تکرار­شده و... . پدیده تکرار­ناپذیر فرهنگی فقط می­تواند در تاریخ نگاری توصیف شود. این ها مبنای محکمی برای تعمیم دهی نتایج و یا تنظیم یکنواختی ها ارائه نمی کنند. واقعیت­های تکرار ناپذیر فرهنگی و اجتماعی با اتمی یگانه یا ذره در دنیای خرد فیزیکی متناظر اند. فیزیکدانان نام آن ها را "جهان کوچک بی­قانونی" یا "قلمرو بیتداومی و عدم قطعیت" می­گذارند. این ویژگی­ها در مورد پدیده های تکرار ناپذیر فرهنگی و اجتماعی نیز صدق می­کند. این­ها مانند زمینی بایر­اند که هیچ یکنواختی، گزاره تعمیم­پذیر، یا پیشبینی علمی از آن حاصل نمی شود.

توده­هایی از پدیده­های اجتماعی و روانی یکتا در فضا و زمان تکرار شده­اند(مثل تولد­ها و مرگ­ها و طلاق­ها و ازدواج­ها ونوسان­های سینوسی قیمت­ها) و در مشاهدات آماری و آزمایش­های قیاسی و تجربی اشکار­اند. آن­ها با پدیده­های همیشه تکرار­شونده پهن­ دامنه فیزیکی متناظر اند؛ به مجموعه­هایی از اتم­های مستعد به مشاهده توده­ای به وسیله­ روش­های قیاسی و آماری. در علوم فیزیکی و همچنین در علوم اجتماعی و روانی، این روش­ها اغلب یکنواختی احتمال(7) میان اجزای چنین پدیده­ای را کشف می­کنند. بر اساس یکنواختی های کشف شده، حالت­های آتی می تواند قابل پیشبینی باشد، اما با درجات متفاوتی از دقت با توجه به شرایط تخصیص شده و حدود فضا و زمان.

نهایتا، علوم زیستی و فیزیکی جدید، طبقه نظام های روانی \_ اجتماعی و زیستی را از جهان کوچک بی قانون فیزیکیِ ذرات و اتم­های یکتا، و از مجموعه­های بزرگ اتم­ها و ذرات کلان فیزیکی، با روابط احتمالی و یکنواختی­های­ شان جدا می­کنند. نظام­های فرهنگی و اجتماعی و نظام­های زیستی، بدون توجه به این که چه تعداد اندکی از اتم­ها را نشان می­دهند، روابطی منظم و یکنواختی­هایی کاملا متفاوت از دو طبقه بالا، چه اکنون و چه بعدا، نشان می­دهند. فیزیک دانان این روابط و یکنواختی­ها را با عبارت­هایی نظیر "قانون درونی جهت(8)"(ادینگتون) نظم تعین یافته از روی میل (پلانک) ذهن هشیار یا آثمن(9) (شرودینگر) یا تصمیم­­­­­ هوشیار داوطلبانه(مارگنو/مارژن) تعیین می کنند. تحلیل شرودینگر از ژن ها و ارگانیسم زیستی، تفاوت میان نظام زیستی و پدیده­های خرد و کلان فیزیکی را با نشان دادن مجموعه ای کوچک از ژن­ها و اتم­ها که به دنیای خرد فیزیکی تعلق دارند و به همین ترتیب، بی تداوم، بی­قطعیت وپیشبینی ناپذیر بودن آن­ها مجسم می­سازد. بر عکس، ژن­ها در نظامی به شدت همبسته نمود می­یابند. آن­ها در خودشان محتوی "تقارن کامل" ارگانیسم مربوطه یا plenotype \_کلیت مشخصه­های ارثی­اش\_ هستند. حتی از این بیشتر، ژن­ها از فردیت خاص ­شان از نسلی به نسل دیگر محافظت می­کنند. در میان شرایط همیشه در حال تغییر و محیطی، آن­ها همبستگی و plenotype شان را باخود حمل می­کنند و از طریق آن مشخصه­های ضروری یک ارگانیسم و مراحل زندگی آن را از پیش تعیین می­کنند. پس گروه­های بسیار کوچک اتم ها، آن­هایی که برای نشان دادن قوانین آماری بسیار کوچک­اند، نقش تحکم آمیزی در وقایع بسیار قانون­مند ومنظم ارگانیسم زنده بازی می­کنند.(شرودینگر)

این جزییات یک ارگانیسم به عنوان نظامی که بنیان های فردیت و جاودانگی، تغییر خود محور و گذار از مراحل اصلی ازپیش تعیین شده زندگی اش را در خود می آفریند، با کمی تغییر در مورد نظام های فرهنگی و اجتماعی نیز قابل اجراست. آین نظام ها نیز از لحظه ظهورشان، مراحل اصلی دوران حیات خود را در خود تعیین می کنند و این دوران حیات عمدتا شامل بروز و تشخیص استعدادهایشان می­شود. آن ها نیز مانند ژن­ها و ارگانیسم، حاشیه محسوسی از خودمختاری در برابر عوامل بیرونی دارند. عوامل بیرونی می تواند تشخیص کامل قابلیت های نظام را تسهیل کند و یا مانع آن شود؛ آن ها حتی می توانند یک نظام را نابود سازند؛ اما نمی توانند جزییات ذاتی و توالی مراحل آندر طول حیاتش را دستخوش تغییری به­ سزا کنند\_اگر این توالی بخشی ذاتی از وجود آن باشد. تغییر در نظام هایی که یک درجه آزادی دارند (یا در یک مرحله تغییر می کنند) از نظام هایی که دو یا چند درجه آزادی دارند متفاوت است؛ شکل ها، مراحل، ریتم، دوره مندی وجهت های تغییر کمی و کیفی در هر نظام شخصی یا فرهنگی و اجتماعی، براساس ذات آن نظام به شدت تغییر می­کند. در این معنی، هر نظامی سرنوشت خود را دارد.

این جزییات نظام، تعدیل­های زیر را در روش مطالعه­شان می­طلبد:

الف) برای مطالعه یک نظام، باید با آن به شکل یک کل متحد، معنادار و علی با سه ربط درونی میان اجزایش، میان اجزایش وکل نظام و میان همه اجزا و کل نظام، برخورد کرد.

ب) در مطالعه یک نظام، تنها نباید از اجزا به کل و از هر جزء به جزء دیگر اقدام کرد، بلکه باید از کل به همه اجزا تیز روند بررسی را اعمال کرد(موازی با خطوط سه­گانه ربط درونی)

ج) کاوش در جزییات مهم ساختاری یک نظام کلی، مانند آن چه که میان اجزای اصلی اش رخ می دهد، و کاوش در فرایند­های فیزیکی­اش (تکرارشده)، مانند مراحلی که نظام در طول حیاتش از آن می­گذرد\_ ریتم ها، دوره مندی ها ودیگر تغییرات\_ اول از همه باید در خود نظام جسنجو شود، در کارکرد های حیاتش؛ در ذات معانی، ارزش­ها، هنجار­ها و ناقلان و نگه دارندگان مادی اجزایش؛ در اعضای انسانی این نظام و روابطشان با یکدیگر؛ دوم در روابط این نظام با دیگر نظام ها که یا خرده نظام و یا نظام برتر آن به شمار می­آیند؛ سوم در محیط فرهنگی و اجتماعی کل؛ گاهی اوقات ممکن است که مشکلات باقی مانده، با محیط زیستی\_فیزیکی نظام یا با دخالت عوامل خارق العاده\_غیر قابل پیشبینی و غیر منتظره\_ توضیح داده شود.

این بدان معنا است که جزییات ساختاری و پویایی نظام و جریان زندگی اش، نمی تواند صرفا با عوامل محیطی یا با جزیی از نظام که آن را "عامل اصلی" کل نظام در نظر میگیرند(مانند جزء اقتصادی یا ایدئولوژیک و یا تکنولوژیک یا...) توضیح داده شود؛ همینطور در هیچ گونه ای از این تنظیم به عنوان "پاسخ هیجانی"، "واکنش معترض" ودیگر روند هایی که نظام را به عنوان کل در نظر نمی گیرند.

روش های مطالعه نظام­ها وتوده­های فرهنگی و اجتماعی ضرورتا در توافق با نتایج متناظر در علوم زیستی\_فیزیکی خلاصه شده اند. با کمی تغییر، این نتایج توسط بیشتر جامعه شناسانی که در معرفت شناسی، روش شناسی و منطق سررشته دارند، حمایت می شوند.

1. توافق ضروری دیگری نیز در رابطه با مشخصه انتزاعی\_تجربی نظریات جامعه شناختی وجود دارد. هیچ نظریه مهمی نمی تواند مطلقا انتزاعی و جدا از محتوای تجربی مربوط، وجود داشتع باشد. کما اینکه هیچ کدام نمیتوانند صرفا شامل مجموعه ای از وقایع تجربی، بدون نظریه توضیحی لازم باشد. تحقیق واقعه یابانه اخیر در جامعه شناسی، کوهی از داده های تجربی را انباشته است، اما فقط بخش نسبتا اندکی از آن از نتایج مهم به دست آمده یا این که یکنواختی هایی میان دامنه را تعمیم داده است. بدنه این جامعه شناسی، مطلقا محلی، معاصر و با ماده اطلاعاتی خالی از ارزش شناختیِ عام است. دلیل اصلی این نتایج نحیف، نداشتن نظریه لازم است.

در تقابل با این کاستی و قصور مطالعات تجربی، بسیاری از نظریه های انتزاعی اخیر از "کنارهگیری رهبانی" از واقعیت های تجربی فرهنگی و اجتماعی رنج می برند. ان ها ترکیبی عجیب و غریب از مدل های نظام اجتماعی خیالی که از محتوای تجربی تهی شده را نشان می دهند؛ تمثیل های مکانیستی از "تعادل"، "لختی"، "قوانین ترمودینامیک"، "بازخورد سیبرنتیکی"، "هم ایستایی"، پیش نیازهای فکری برای نظام، خودکنترلی؛ این چارچوب های انتزاعی برای نظام اجتماعی مانند تورهای فراخی اند که عملا هر ماهی تجربی از آن می گریزد و چیزی گیر محقق ماهی گیر را نمی­آید.

از این گذشته، این چارچوب ها چنان ایستا هستند که نمی توانند بیشتر تغییرات در دریای پر ماهی فرهنگی را ثبت کنند. به عنوان نتیجه ای از "کناره گیری رهبانی" شان از وقایع تجربی فرهنگی و اجتماعی، آن ها فهم ما را از واقعیت های تجربی ابر ارگانیک اضافه نمی کنند. اکنون ناکافی بودن نظریه های یک طرفه به طور عمومی تصدیق شده و جامعه شناسان از هر دسته ای که باشند، به طور فزاینده ای از آن پرهیز می کنند.

در آینده ای نزدیک، همگرایی روبه رشدی میان اندیشه های جامعه شناختی کنونی ظاهر می شود تا گرایشی به تداوم آینده نشان دهد.

نهایتا چهارمین دلیل برای پیشبینی من این است که علی رغم ظاهر متناقض و متضاد نظریه های موجود کنونی، آن ها به طور مشترکی منحصر به فرد اند یا تنها در جایی که اشتباه می کنند با هم در تضاد اند، درحالی که در تعدادی نکات ضروری، آن ها بیشتر متمم یکدیگراند تا این که منحصر به قرد باشند. هرکدام در کنار نکات کاستی و پرسش برانگیزشان، گزاره های درستی دارند که کاملا تطابق پذیر با گزاره های معتبر در دیگر نطری ها است. با در نظر گرفتن چند بعدی بودن واقعیت فرهنگی و اجتماعی، طبیعی است که هرکدام از اندیشه های کنونی جامعه شناختی بر جنبه­های متفاوت این واقعیت گوناگون تاکید ورزد. از ان جا که این جنبه ها واقعی اند و توسط نظریه های گوناگون نمایش داده شده اند، هر نظریه با بخش هایی از دیگر نطریه ها قابل تطبیق است. از این بیشتر، این اجزا می تواند با یکی شدن در نظریه ای همبسته تر و چند بعدی تر، دانشی بیشتر و دقیق تر از دنیای ابر ارگانیک بدست دهد تا هر نظریه ای که اکنون موجود است. تلاش های ناکاملی برای ساخت چنین نظریه همبسته ای انجام گرفته است؛ نظام همبسته من یکی از این تلاش های ناکامل است. شکی نیست که نظام های جامع شناختی همبسته تری در آینده ساحته خواهد شد.

نظریه های یکتا و اتمیستیک توده های فرهنگی و اجتماعی و شخصیتی، تطبیق پذیر با، و متمم بدنه نظریات نظام مند اند که برای هرطبقه از این نظریه ها دانشی واقعی از اشکال یگانه و نظام مند واقعیت ابر ارگانیک کلی، ارائه می کنند. بخش نظریات جامعه شناختی پهن دامنه نظام های فرهنگی و اجتماعی و ابر نظام ها، از مطالعات جامعه شناختی خرد دامنه گروه های کوچک و واحدهای فرهنگی کوچک، متمم گیری می کنند. جامعه شناسی های نظام های فرهنگی و توده های فرهنگی نیز، به همین ترتیب از جامعه شناسی نظام های اجتماعی و توده های اجتماعی. یافته های معتبر از اندیشه های جامعه شناختی کنونی، مانند اندیشه های تحلیلی، کارکردگرایی ساختاری، دیالکتیک، تجربی، همبسته و دیگر اندیشه ها کاملا با هم تطبیق پذیراند. همیت امر در مورد نوع شناسی های دوگانه و سه گانه و... نیز صادق است. هرکدام از این ها بعد خاصی از واقعیت فرهنگی و اجتماعی را می گشاید و به این سبب، دانش ما را از آن افزایش می دهد؛ بعد "گزلشافت-گماینشافت"، "صنعت- جنگ افروزی"، "مقدس-سکولار"، "ابتدایی-ثانویه" و دیگر نوع شناسی هایی که تناقضی ندارند و متمم یکدیگرند؛ این نوع شناسی ها در کل، دانش پربارتری از ابعاد گوناگون جهان انسانی به ما عرضه می دارند، اما اگر همه آن ها به صورت منطقی و تجربی در یک نظام یکپارچه همبسته شوند، دانش ما از واقعیت ابر ارگانیک کلی، بیشتر و مفید تر خواهد شد.

همکاران و تغییر اجتماعی

ملاحظات مشابهی برای تقریبا همه تفاوت های دیگر میان نظریه های جامعه شناختی به ظاهر متناقض تغییر اجتماعی قابل اعمال است؛ از جمله طبقه بندی گروه های اجتماعی، نظام های فرهنگی، فرایند های تکرار شده فیزیولوژیکی در نظام ها و گرایشات انقلابی و در میان بسیاری از نظریات بنیادی. تقریبا همه ان ها بخشی از واقعیت را اراده می کنند-برخی بیشتر و برخی کمتر- و این بخش ها می تواند در نظریه های علمی تر همبستگی یابد و به طور فزاینده ای چنین خواهد شد.

این ها به طور خلاصه دلایل من برای پیشبینی شکل همبسته جامعه شناسی آتی هستند. از دو جاده پیش رو، جامعه شناسی راه رشد خلاقانه را انتخاب می کند و سر انجام به دوره جدید تالیف های بزرگ وارد خواهد شد. امیدوارم که دراین پیشبینی حدسی، به اندازه پیشبینی های قبلی ام خوش شانس باشم؛ جنگ ها انقلابها، " آزادی برای انسان بدتر از حیوان"، دیکتاتوری و دیگر تغییرات در زندگی فرهنگی و اجتماعی ، که در اواخر دهه 1920 انجام دادم و با جزییات قابل ملاحظه در dynamics تصریح شد. علی رغم انتقادات سخت به پیشبینی های من، تقریبا همه آن ها دارند رخ می دهند. امیدوارم که حدس هایم درباره " شکل آتی جامعه شناسی" با توسعه عینی آن در آینده ثابت شود.

\*این مقاله در نشست سالیانه انجمن جامعه شناسی آمریکا در سپتامبر 1965 در شیکاگو ارائه شد و در مجله انجمن جامعه شناسی آمریکا منتشر شد.

1synthesizing\_ generalizing

2 analytical\_ fact finding

3diagnosis

4Alexandrian

5Insanity

6wissensoziologie

7Chance uniformities

8 The inner law of direction

9 Athman